

ماجرای "معامله بزرگ" و گزارش اخیر اطلاعاتی آمریکا

تهیه و تدوین: حسن داعی

hassan.dai@yahoo.com

<http://www.iranianlobby.com>

در اولین روزهای ماه مه ۲۰۰۳، چند روز پس از سقوط حکومت صدام حسین در بغداد، "تام گولدمین" Tom Guldiman سفیر وقت سونیس در تهران به واشنگتن آمد. ظاهراً وی حامل پیشنهادی از طرف رژیم ایران برای حل تمامی مسائل موجود بین ایران و آمریکا و یک "معامله بزرگ" بین دو کشور بود. این ابتکار و پاسخ آمریکا به آن، بمدت سه سال مخفی ماند تا آنکه در اوائل سال ۲۰۰۶ و پس از آنکه پرونده اتمی رژیم ایران به شورای امنیت ارسال شد، تریتا پارسی، رئیس "شورای ملی آمریکائیان ایرانی تبار" یا "NIAC"، نسخه ای از این پیشنهاد را در اختیار خبرنگاران قرار داد. وی اظهار داشت که یکی از مقامات بلند پایه ایران این سند را در اختیار وی گذاشته است.^۲

در دو سال گذشته، داستان این "معامله بزرگ" و باصطلاح نرمش رژیم ایران در مقابل آمریکا، به پایه و اساس تبلیغاتی لابی ملایان در آمریکا تبدیل گردیده و در بسیاری از تحلیل ها و بحث هائیکه در مورد ایران انجام میشود، داستان این فرصت سوزی ایالات متحده نقشی محوری داشته است. به ادعای آنان، واقعه مزبور نشان میدهد که رژیم حاکم بر ایران خواهان کنار آمدن با آمریکاست و گناه بن بست در روابط بین دو کشور بر دوش ساکنان کاخ سفید است که با جواب منفی به این پیشنهاد و ادامه سیاست "تغییر رژیم"، راه را بر هر گونه مصالحه بسته اند.

شبکه لابی رژیم ایران در آمریکا از این نیز فراتر رفته و مثلاً در بیانیه ای که در سال گذشته "تریتا پارسی" به امضای تعدادی از گروههای ضد جنگ آمریکا رساند، مدعی گردید که "طی بیست و شش سال گذشته آمریکا از دیالوگ با رژیم ایران امتناع کرده است."^۳

داستان "معامله بزرگ" در شرائط کنونی، یعنی پس از گزارش اطلاعاتی جدید آمریکا، اهمیتی دو چندان یافته است و لابی رژیم با تبلیغ پیرامون انعطاف پذیری رژیم، خواهان برداشتن هرگونه فشار از روی حکومت ملایان میباشد. بی دلیل نیست که بلافاصله پس از انتشار این گزارش، تلویزیون سی ان ان که عمدتاً طرفدار کنار آمدن با رژیم ایران است، برنامه ویژه ای تهیه نمود و تریتا پارسی به بحث در مورد پیشنهاد "معامله بزرگ" از طرف رژیم پرداخت. "شورای روابط خارجی آمریکا" Council on Foreign Relations که مهمترین انستیتوی تحقیقاتی در این کشور است نیز از وی برای بحث در مورد روابط ایران و آمریکا و "معامله بزرگ" دعوت به سخنرانی نمود.

در گزارش کنونی، ضمن بازبینی این واقعه، نقش ویژه تریتا پارسی و تشکیلات مربوط به وی در دستگاه سیاست خارجی رژیم را در معرض قضاوت خوانندگان گذاشته و همچنین نشان میدهم که بر خلاف ادعای لابی رژیم، سیاست کلی آمریکا طی سالیان گذشته در برخورد با حکومت ایران نه تنها "تغییر رژیم" نبوده است، بلکه با تکیه بیش از حد بر سیاست "مماشات"، هم به جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران صدمه زده شده و هم باعث هارتر شدن ملایان، و البته رشد بنیادگرایی مذهبی در منطقه و منزوی شدن نیروهای دموکرات و صلح طلب در خاورمیانه گردیده است.

پروژه "معامله بزرگ" با طراحی "صادق خرازی" پدرخوانده لابی رژیم در آمریکا و با همدستی باند "تریتا پارسی" و "باب نی" به اجراء در آمد. هدف اصلی آن، نه حل مسائل جدی با آمریکا و جهان غرب بلکه تنها و تنها کاهش و تخفیف موقتی تشنج بمنظور جلوگیری از سیاست های تخصصی آمریکا علیه رژیم در آن مقطع خاص بود. هدف رژیم خرید وقت برای تکمیل پروژه های اتمی خویش، تقویت سیاست های توسعه طلبانه اش در عراق، لبنان و فلسطین و همچنین کاهش حساسیت ها نسبت به شکست اصلاح طلبان حکومتی و بدست گیری قدرت توسط باندهای سپاه و احمدی نژاد بود.

مذاکرات آمریکا با رژیم ایران

در حالیکه صادق خرازی با سفیر سونیس برای طراحی "معامله بزرگ" ملاقات و گفتگو میکرد، در همان زمان و بطور موازی، مسنولان ارشد سیاست خارجی رژیم در حال مذاکرات رسمی و پنهان با مقامات آمریکائی بودند. شاید برای

بسیاری، قبول این واقعیت که آمریکا و رژیم ملایان از مدتها قبل بطور مشترک برای سرنگونی صدام حسین به معامله و بده بستان مشغول بوده اند، امری باور نکردنی و دور از ذهن بنظر برسد. واقعیت اما نشان میدهد که قبل از آنکه مردم آمریکا و بسیاری از سیاستمداران این کشور در مورد تصمیم نهانی کاخ سفید برای حمله به عراق مطلع گردند، سردمداران رژیم و نمایندگان ایالات متحده در حال همکاری و نقشه کشی برای آینده عراق بوده اند.^{۴-۵}

مذاکرات و همکاری پنهان دو کشور در آستانه حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ شروع شد و این مذاکرات در مورد عراق نیز ادامه یافت. همانطور که در گزارش قبلی تحت عنوان "شبکه لابی رژیم و جنبش جهانی ضد جنگ- بخش دوم"^۶ به تفصیل اشاره شد، این مذاکرات در بالاترین سطح بین نمایندگان دو کشور بمدت نزدیک به ۱۸ ماه ادامه یافت و از طرف رژیم، محمد جواد ظریف، نماینده وقت ملایان در سازمان ملل و همچنین شخص کمال خرازی وزیر خارجه در این گفتگوها شرکت داشتند. از طرف آمریکا میتوان به "زلمای خلیل زاد" نماینده کاخ سفید (سفیر کنونی آمریکا در سازمان ملل) و "رایان کروکر" از وزارت خارجه (سفیر کنونی آمریکا در عراق) اشاره نمود. "هوشنگ امیر احمدی" رئیس شورای آمریکایی-ایرانی AIC که مهمترین تشکل لابی به نفع رژیم تا سال ۲۰۰۲ بود، شخصا در جریان این مذاکرات قرار داشت و پس از افشای داستان "معامله بزرگ" توسط تریتا پارسی، وی نیز وارد معرکه شد و روزشمار این گفتگوها را بصورت رسمی منتشر نمود.

آخرین باری که نمایندگان دو کشور به گفتگو نشستند، در سوم ماه مه ۲۰۰۳ در ژنو بود. در این ملاقات، خلیل زاد به محمد جواد ظریف گوشزد نمود که طبق اطلاعات آمریکا، قرار است بزودی یک عملیات تروریستی توسط سازمان القاعده در منطقه خاورمیانه انجام شود. خلیل زاد از مقامات ایران خواست که از مسنولین این سازمان تروریستی که در ایران حضور دارند و به ادعای رژیم در زندان به سر میبرند، در مورد این عملیات بازجویی و کسب اطلاعات کنند.

رژیم ایران که تا آنزمان به بسیاری از اهداف خود در عراق دست یافته بود، این درخواست آمریکا را بی جواب گذاشت و در ۱۲ ماه مه، چند انفجار تروریستی در عربستان به وقوع پیوست که منجمله ۷ سرباز آمریکایی کشته شدند. مسنولان آمریکا بطور رسمی اعلام نمودند که عاملان این انفجار با رهبران القاعده در تهران تماس تلفنی داشته اند و رژیم ایران مستقیما مسنول این عملیات میباشد.^۷

در ۲۴ ماه مه، "جواد ظریف" برای ملاقات مجدد با هیئت آمریکایی به ژنو رفت اما نمایندگان ایالات متحده در این جلسه حضور نیافتند و به مذاکرات ۱۸ ماهه خود در آن مقطع با رژیم پایان دادند. از نظر آمریکا، حکومت ایران در حالیکه ظاهراً به دوستی و مذاکره با آمریکا مشغول بود، در حال ضربه زدن به منافع ایالات متحده با استفاده از تمامی امکانات خویش بود و از اینرو این مذاکرات تنها برای خام کردن مسنولان آمریکایی دنبال میگردد. البته توقف مذاکرات با رژیم ایران به معنای روی آوردن آمریکا به سوی سیاست تغییر رژیم نیست که در گزارشات بعدی بدان اشاره میشود.

تام گولدینمن، سفیر سونیس در تهران درست زمانی وارد واشنگتن شد که آمریکا از رژیم درخواست کمک کرده ولی هنوز انفجار عربستان به وقوع نپیوسته بود.

نقشه راه برای "معامله بزرگ"

پیشنهاد رژیم ایران برای معامله بزرگ که روی یک برگ کاغذ بدون امضاء تایپ شده بود، بهمراه یک یادداشت ضمیمه یک صفحه ای سفیر سونیس، روز ۴ ماه مه از طریق وزارت خارجه سونیس به وزارت خارجه آمریکا فاکس شد.^۸ این پیشنهاد شامل دو بخش بود که بخش اول آن به خواسته های رژیم ایران مربوط میشد. به ادعای سفیر سونیس، این پیشنهاد نتیجه چند دیدار وی با صادق خرازی سفیر رژیم ایران در فرانسه و جمع بندی نظرات دو طرف بود. به گفته خرازی، علی خامنه ای با حدود ۸۵ درصد نوشته های این پیشنهاد موافق بوده است که البته معلوم نیست که ۱۵ درصد بقیه کدام قسمت بوده است. رژیم ایران ۶ درخواست از آمریکا داشته است که به قرار زیر هستند:

- ۱- دولت آمریکا نباید با دخالت های خود در امور ایران، بدنبال تغییر سیستم سیاسی در ایران باشد.
- ۲- لغو کلیه تحریم های اقتصادی علیه ایران، آزاد سازی دارائی های ایران و همچنین کمک به عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی

- ۳- عراق: کمک به تحویل اعضای مجاهدین خلق به ایران، حمایت از درخواست ایران برای غرامت جنگی از عراق، جلوگیری از ورود نظامی ترکیه به شمال عراق، احترام به منافع ملی ایران در داخل عراق و قبول ارتباطات مذهبی ایران با نجف و کربلا
- ۴- دستیابی ایران به تکنولوژی صلح آمیز هسته ای، شیمیایی و بیولوژیک
- ۵- قبول منافع مشروع امنیتی ایران در منطقه و قبول توان دفاعی متناسب با این منافع برای ایران
- ۶- تروریسم: اقدام علیه سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های وابسته به آن در داخل آمریکا

بخش دوم پیشنهاد رژیم، مربوط به خواسته های آمریکاست که از نظر رژیم ایران، میتوان در مذاکرات دوطرفه مورد بحث قرار داد. از نظر رژیم، میتوان در باره صلح در خاورمیانه و عدم حمایت ایران از گروه‌های تندروی فلسطینی و تبدیل حزب الله به سازمانی سیاسی به گفتگو نشست.

دم خروس پیشنهاد رژیم ایران

پس از آنکه پیشنهاد رژیم از طریق وزارت خارجه سونیس به وزارت خارجه آمریکا فاکس گردید، تام گولدین به واشنگتن آمد تا این پیشنهاد تاریخی را شخصا در اختیار مسنولان آمریکایی قرار دهد. وی به ملاقات نمایندگان وزارت خارجه رفت و در اینمورد با آنان به گفتگو نشست. برای مسنولان آمریکایی شگفت آور آن بود که چرا رژیم ایران که در بالاترین سطح در حال مذاکره با نمایندگان کاخ سفید و وزارت خارجه بود و دو تیم مذاکره کننده پس از ۱۸ ماه نشست و برخاست، به درجه بالائی از نزدیکی به یکدیگر رسیده بودند، از این فرصت برای ارائه پیشنهاد معامله بزرگ خود استفاده نکرده و از سفیر سونیس که تاکنون دخالتی در این مذاکرات نداشته درخواست کمک کرده بود. حتی جواد ظریف که یکروز قبل از فاکس شدن پیشنهاد رژیم، با خلیل زاد دیدار کرده بود، هیچ صحبتی از این موضوع بمیان نیاورده بود.

پس از دیدار سفیر سونیس با مسنولان وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن، از آنجا که هر سفیری وابسته به وزارت خارجه است، طبیعتا مسنولیت وی در همینجا خاتمه یافته بود ولی نامبرده که برای خویش وظایف دیگری نیز در نظر داشت، تصمیم به ارسال نسخه ای از پیشنهاد رژیم ایران به کاخ سفید گرفت. شاید از نظر وی، مسنولان وزارت خارجه این پیام را به کاخ سفید نمی رسانده اند. تام گولدین در یادداشت ضمیمه خود به وزارت خارجه آمریکا نوشته بود:^۸

« صادق خرازی از من خواست که پیشنهاد ایران را به یکنفر از مسنولین بالای وزارت خارجه آمریکا برسانم تا ببینم عکس العمل آمریکا چیست. خرازی تأکید کرد که بعثت عدم اعتماد بین دو کشور، ایران مجبور به رعایت حداقل مخفی کاری و مراقبت است. پس از گفتگو با خرازی فهمیدم که اگر این ابتکار به نتیجه ای نرسیده یا اینکه به مطبوعات درج کند، ایران آنرا انکار خواهد نمود.»

ظاهراً، بر خلاف درخواست خرازی، سفیر سونیس تصمیم به ارسال نسخه ای از این پیشنهاد به کاخ سفید میگیرد. (در خلال برنامه اخیر سی ان ان یکی از کارشناسان آمریکایی گفت که دولت سونیس، بعدا تام گولدین را توبیخ کرده بود) اما عجیب ترین بخش داستان و دم خروس "معامله بزرگ" آن است که تام گولدین، حافظ منافع آمریکا در ایران، خود را ناتوان از ارسال این پیام به کاخ سفید دانسته و به سراغ "باب نی"، یکی از فاسد ترین نمایندگان کنگره آمریکا و دستیار ایرانی وی "تریتا پارسی" میرود. خود تریتا پارسی در اینمورد میگوید:^۹

« تام گولدین به واشنگتن آمد و برای توجیه مسنولان وزارت خارجه با آنان دیدار نمود. پس از آن، وی به دیدن باب نی آمد. من در آنزمان مشاور وی بودم. گولدین پیشنهاد ایران را به باب نی داد و او نیز آنرا به کاخ سفید فرستاد. حدود دو ساعت بعد، کارل رو، مشاور ارشد جرج بوش به باب نی تلفن زد و در مورد اعتبار این پیشنهاد از وی سوالاتی نمود.»

تریتا پارسی در مورد نقش خود به خبرنگاران گفت که "وی از طرف باب نی برای انجام درست این مأموریت یعنی ارسال پیام رژیم ایران به کاخ سفید انتخاب شده بود."^{۱۰}

قابل توجه است که "کارل رو" به باب نی تلفن زده و در مورد صحت و سقم و میزان اعتبار پیشنهاد ایران از وی سوال میکند. مشاور ارشد جرج بوش، از سفیر سونیس در تهران که حافظ منافع آمریکا در ایران است و با صادق خرازی نیز مستقیماً تماس بوده، سوال نکرده و به سراغ باب نی، نماینده ای از کنگره میرود که اصولاً وظایف قانونی وی ربطی به سیاست خارجی آمریکا یا ایران نداشته است. "باب نی" یکی از صدها نماینده کنگره آمریکاست و اصولاً چه به لحاظ

مسئولیت های خود در کنگره، چه بخاطر جایگاه سیاسی اش و چه بدلیل اعتبار خود در دستگاه سیاسی آمریکا، هیچ دلیل موجهی برای مراجعه سفیر سونیس به وی وجود نداشت.

خوانندگانی که گزارشات قبلی در مورد شبکه لابی رژیم در آمریکا را دنبال کرده اند طبیعتاً با نام "باب نی" و مشاور وی "تریتا پارسی" آشنا شده اند. باب نی هم اکنون بجرم فساد مالی و منجمله دریافت رشوه از قاچاقچیان بین المللی وابسته به رژیم ایران، در زندان ایالتی آمریکا به سر میبرد. برای درک گفتمان رژیم در اینمورد باید به این بخش از یادداشت سفیر سونیس توجه نمود:^۸

«خرازی به من گفت که وی دو بار با رهبر خامنه ای دیدار کرده و در مورد این پیشنهاد بحث کرده است و این ملاقات ها هر بار دو ساعت طول کشیده اند. از آنجا که این مسئله بسیار محرمانه است، در ایران فقط چهار نفر یعنی خامنه ای رهبر، محمد خاتمی رئیس جمهور، کمال خرازی وزیر خارجه و صادق خرازی در جریان این ابتکار قرار دارند و هیچکس دیگر از آن خبر ندارد.»

به ادعای سفیر سونیس، پیشنهاد رژیم برای معامله بزرگ که گویا چرخشی تاریخی در رابطه با آمریکا بود، آنقدر مخفیانه بود که فقط چهار نفر از آن مطلع بودند. بنابراین، کابینه دولت، سپاه پاسداران، شورای عالی امنیت ملی رژیم و حتی مجلس نیز در جریان آن نبوده اند. طبیعی است که چنین ادعایی با سیستم تصمیم گیری در داخل رژیم همخوانی نداشته و نباید آنرا جدی گرفت.

اما نکته اصلی در اینجاست که آیا تریتا پارسی از رهبران سپاه پاسداران، رفسنجانی، کربوبی رئیس مجلس و دیگر سران رژیم بیشتر مورد اعتماد خامنه ای بوده است؟ طبیعاً سفیر سونیس نمی تواند با تصمیم شخصی خود به سراغ باب نی و تریتا پارسی برود زیرا اگر خرازی مشخصاً چنین درخواستی را از وی نکرده بود، در جریان گذاشتن یکی از نمایندگان کنگره و همچنین دستیار ایرانی وی کل این جریان کاملاً سری را به خطر می انداخت. چنین بی ملاحظگی و بی گذار به آب زدن از سفیر کارگشته سونیس دور از انتظار است. در تأیید این نظریه که انتخاب تریتا پارسی تصادفی و یا به تصمیم سفیر سونیس نبوده است، باید در نظر داشت که سه سال بعد یعنی در ۲۰۰۶ و در حالیکه هنوز هیچکس در ایران یا آمریکا این مسئله را علنی نکرده بود و رژیم ایران نیاز به افشای این ماجرا داشت، باز هم به سراغ تریتا پارسی رفت.^۹ این مسئله گویای جایگاه ویژه تریتا پارسی در داستان "معامله بزرگ" و سیاست خارجی و لابی رژیم است.

در حقیقت، این سومین بار در عرض یکسال بود که رژیم ایران برای نیازهای ویژه ای که در واشنگتن داشت، مستقیماً به سراغ باتد باب نی و تریتا پارسی رفته بود و دیدار سفیر سونیس با آنان اصلاً تصادفی نبود.

تریتا پارسی و باب نی، دوستانی برای همه فصول

همان روزیکه تام گولدمین سفیر سونیس با "باب نی" دیدار نمود تا پیشنهاد رژیم برای معامله بزرگ را به وی تحویل دهد، نامبرده در تدارک سفر دوم خود به لندن برای دیدار با دو قاچاقچی بین المللی بنام "فواد الزیات" و "نایجل وینفیلد" بود. این دو تن با وزارت دفاع رژیم ملایان برای خرید یک هواپیمای تشریفاتی از سلطان برونی قرار داد بسته بودند.^{۱۰} این هواپیمای تشریفاتی برای استفاده سران رژیم در نظر گرفته شده بود. از آنجا که فروش هواپیمای بوئینگ شامل تحریم های آمریکا میشد و رژیم ایران مستقیماً قادر به خرید آن نبود، به سراغ این دو دلال بدنام رفت. بخشی از قرارداد رژیم با این دو قاچاقچی، به دریافت اجازه مخصوص از آمریکا مربوط میشد. دو دلال لندنی برای حل و فصل این معامله شیرین که دهها میلیون دلار به جیب آنان سرازیر نمود، به سراغ "روی کافی" یکی از معروفترین لابیست های آمریکا که نزدیک به جرج بوش بود رفتند. اسناد مندرجه در دادگاه لندن، وزارت دادگستری آمریکا و همچنین روزنامه های رژیم به روشنی ابعاد این ارتباطات پشت پرده را نشان میدهد. (به لینک های مربوطه مراجعه کنید)^{۱۱}

"روی کافی" Roy Coffee یکی از با نفوذترین و گرانترین لابیست های واشنگتن که قبلاً از مسنولان تیم انتخاباتی جرج بوش در تگزاس بود، توسط این دو دلال لندنی استخدام شد. وی نیز به سراغ "دی استفانو" دستیار سابق "باب نی" که به تازگی لابیست شده بود رفت و این دو نفر به همراه "باب نی" در ماه فوریه ۲۰۰۳ (سه ماه قبل از "معامله بزرگ") برای دیدار با دو قاچاقچی به لندن رفتند. از آنجا که حاصل این سفر برای باب نی بسیار دلپذیر بود، وی یکبار دیگر نیز به همراه یکی دیگر از دستیاران خود در ماه اگوست ۲۰۰۳ به لندن رفت و در بازگشت از این سفر "توریستی" و ملاقات با دلال وابسته به رژیم، بیش از ۵۰ هزار دلار پول نقد به همراه خود به آمریکا آورد. بخشی از اسناد وزارت دادگستری آمریکا در مورد فساد مالی باب نی مربوط به همین پول و دریافت رشوه از قاچاقچیان مرتبط با رژیم است.

تیم "روی کافی" و "باب نی" بمنظور برداشتن تحریم فروش هواپیما، منجمله با "کالین پاول" که وزیر خارجه وقت آمریکا بود دیدار کردند. با توجه به این ملاقات ها و همچنین رابطه نزدیک "روی کافی" با "جرج بوش"، میتوان به این باور رسید که کاخ سفید از رابطه ویژه باب نی با رژیم ایران مطلع بوده است.

باید تأکید کنیم که این دو قاچاقچی "ایراندوست" مقیم لندن بطور تصادفی به سراغ باند باب نی نرفته بودند. قبل از آن، یکبار دیگر نیز باب نی و تریتا پارسی مورد مراجعه و التفات چنین افرادی قرار گرفته بودند و آن، تا آنجا که ما اطلاع داریم، در سال ۲۰۰۲ و در رابطه با تأسیس انجمن نایاک یعنی همان شورای تریتا پارسی بود. "روی کافی"، لایبست گرانقیمت واشنگتن، در سال ۲۰۰۶ که افتضاحات مالی و رشوه گیری مربوط به "باب نی" علنی شد و داستان به روزنامه ها کشید، برای رفع اتهام از خود، نامه ای به یکی از روزنامه های تگزاس نوشت و در بخشی از این نامه به راه اندازی تشکیلاتی برای تریتا پارسی اشاره کرد. این بار نیز، دست بر قضا یکنفر از ایران به واشنگتن آمده و بطور "کاملاً تصادفی" به سراغ این گروه "ایراندوست" رفته بود: ۱۲

« در اواسط سال ۲۰۰۲ یکی از همکلاسی های سابق من که یک ایرانی بنام "داریوش بقائی" است (وکیل ساکن بورلی هیلز) برای دیدار خانوادگی به ایران رفت. وی قبل از انقلاب به آمریکا آمده و تاکنون به کشورش بازنگشته بود. وی پس از بازگشت از ایران به من تلفن زد و تعریف کرد که چگونه اقتصاد ایران رونق گرفته و آمریکا دارد فرصت ها را از دست میدهد. وی همچنین گفت که ملایان با بهانه کردن تحریم های آمریکا علیه ایران برای رفتار خود یک توجیه پیدا کرده اند و بهترین کمک به مردم ایران برداشتن تحریم ها و بهبود روابط دو کشور است. من او را نزد باب نی بردم و ملاقات ایندو که قرار بود یکریع باشد یکساعت و نیم طول کشید که بیشتر به فارسی بود و آنان از احساسات عمیق در مورد آرزوهای خود برای مردم ایران باهم صحبت کردند. نتیجه آن شد که من، دی استفانو، بقائی و تریتا پارسی که یک ایرانی-آمریکائی است تصمیم گرفتیم که یک کمیته فعالیت سیاسی با عضویت ایرانی-آمریکائیان راه بیندازیم که بتوانیم استراتژی خودمان که عادی سازی روابط بین ایران و آمریکا بود را دنبال کنیم. ما چهار نفر با هم ۹ ماه تمام فعالیت کردیم تا این تشکل را راه اندازی کنیم.»

بنابراین، از آوریل ۲۰۰۲ تا ماه مه ۲۰۰۳، گروه "روی کافی"، "باب نی" و دستیار ایرانی اش یعنی "تریتا پارسی"، برای سه مأموریت مختلف که مستقیماً برای رژیم ایران بود، مورد مراجعه قرار گرفتند. از اینرو میتوان بطور طبیعی به این نتیجه رسید که در جریان پیشنهاد "معامله بزرگ" نیز سفیر سونیس بطور تصادفی به سراغ باب نی نرفته بود.

حال باید دید که رژیم از این گروه یعنی باند "باب نی و تریتا پارسی" چه انتظاری داشت و از آنان چه کاری ساخته بود که دیپلمات های کارکشته رژیم مثل محمد جواد ظریف قادر به انجام آن نبودند؟ قبل از آن باید دید که اصولاً آنطور که لابی رژیم مدعی است، آیا دولت ایران با ارسال پیشنهاد موسوم به "معامله بزرگ" واقعا در صدد حل مسائل خود با آمریکا و یا شروع مذاکراتی در این زمینه بود یا اساساً این داستان از پایه چیزی بجز یک تاکتیک و "سیاه بازی سیاسی" نبود؟

هدف رژیم از ارسال پیشنهاد معامله بزرگ

آنطور که تریتا پارسی و لابی رژیم ادعا میکنند، رژیم ملایان در سال ۲۰۰۳ مصمم به کنار آمدن با آمریکا و خواستار مذاکره ای همه جانبه برای حل تمامی مسائل بین دو کشور بود از اینرو دولت خاتمی و مسئولان وزارت خارجه از طرف خامنه ای وظیفه داشتند تا در این زمینه اقدام کنند. این ادعا، چیزی جز قلب و اقعاً در صدد حل مسائل خود با آمریکا و درجه اول حکومت در آنزمان به روشنی در اینمورد اظهار نظر کرده و پاسخی صریح و آشکار به این مسئله داده اند.

محسن امین زاده معاون ارشد وزارت خارجه در زمان معامله بزرگ:

« دولت خاتمی اجازه یافت تا بر سر افغانستان و عراق با آمریکا به گفت‌وگو بنشیند و حتی با نوعی همکاری غیرمستقیم بر سر این کشورها موافقت شد اما از مذاکره بر سر رفع مشکلات توسعه‌ی ملی ایران و از جمله تحریم‌ها علیه ایران منع شد. پاسخ عده‌ای به این سوال که چرا دولت آقای خاتمی اجازه نیافت از فرصت‌هایی که برای کاهش بحران روابط ایران و آمریکا به دست آورده بود استفاده کند و این فرصت‌ها را به منافع ملی و کاهش موانع توسعه در ایران تبدیل نماید، این است که در ایران، گروهی آمادگی نداشت که بزرگترین مشکل سیاست خارجی و حتی روابط اقتصادی خارجی ایران در دوره ریاست‌جمهوری آقای خاتمی حل شود.»

سرانجام بحران روابط ایران و آمریکا (ماهنامه نامه شماره ۴۹)

حال اگر رژیم ایران تصمیم به حل جدی مسائل خود با آمریکا را نداشت، ۱۳-۱۴ پس هدف از ارسال پیشنهاد برای معامله بزرگ چه بود. صادق خرازی، مبتکر این پیشنهاد میگوید: ۱۵

«در سال ۲۰۰۳ دیوار بی اعتمادی بلندی میان ایران و آمریکا وجود داشت و هر لحظه ممکن بود آمریکا به ما حمله کند (!)، به همین خاطر به پیشنهاد من دولت هشتم نامه ای به آمریکا نوشت و همراهی اش با برخی سیاست های خاورمیانه ای آمریکا مثل سازش در فلسطین و لزوم تبدیل حزب الله لبنان به یک حزب سیاسی و شفاف سازی فعالیت های هسته ای ایران را اعلام کرد»

آنطور که از اظهارات خرازی پیداست، هدف از ارسال این پیشنهاد جلوگیری از حمله احتمالی آمریکا از طریق کاهش تخصصات بوده است و هیچ صحبتی از حل مسائل بین دو کشور نیست. حتی وی از این نیز فراتر رفته و اصولاً شرایط عینی برای یک معامله بزرگ، متوسط یا کوچک در دوره خاتمی را فراهم نمی داند: ۱۶

«برای خاتمی موقعیت فرصت مذاکره با آمریکا را فراهم نیاوردند. هم رقیب و هم رفیق (جنابهای حکومت ایران) در این مساله دچار اشتباه و انحراف شدند. مقدمه چینی و زمینه سازی هایی برای از بین بردن بی اعتمادی ها شد ولی در همان حد مقدمه باقی ماند. چه در داخل آمریکا و چه در ایران شرایط عینی برای مذاکره فراهم نبود.»

از آنجا که شرایط عینی برای مذاکره فراهم نبود و به گفته امین زاده، دولت خاتمی اجازه گفتگو با آمریکا در مورد مسائل مهم را نداشت، پس هدف از ارسال این پیشنهاد چه بود؟ حمید رضا ترقی، از رهبران هیئت مولف در مناظره ای که با محسن آرمن از مجاهدین انقلاب اسلامی داشت در مورد مذاکرات پنهان رژیم با آمریکا و همچنین اهداف آن میگوید: (رادیو گفتگو، ۱۱ بهمن ۸۵)

«بعد از ۱۱ سپتامبر هم چنین نگرانی هایی در داخل کشور ما به وجود آمده بود که منجر به نامه ای به مقام معظم رهبری شد. در تحلیلی که نمایندگان مجلس در آن مقطع ارائه دادند، پیش بینی شان این بود که با این روند، ما شرایط جنگ جهانی دوم را دوباره پیدا خواهیم کرد و ایران اشغال خواهد شد و لهذا از رهبری خواستند در برابر آمریکا کوتاه بیایند و موضع متعادلی را اتخاذ کنند. خبر رهبر هم با درایت، این شرایط بحرانی بعد از ۱۱ سپتامبر را با کمک مسوولان نظام به ویژه ریاست جمهوری مدیریت کردند و با سیاست های تنش زدایی که دولت دنبال می کرد در مجموع با تدبیرهایی که به کار گرفته شد، کشور ما شرایط بحرانی بعد از ۱۱ سپتامبر را به خوبی پشت سر گذاشت، بدون این که تهدیدات آمریکا عملی شود.» ۱۷

رضایت "ترقی" از نحوه مدیریت این دوران بحرانی نشان میدهد که هدف رژیم چیزی بجز کاهش تنش برای عبور از این گردنه و بعبارت دیگر خرید وقت برای محکم کردن موقعیت خویش نبوده است. همینجاست که میتوان به این سوال اساسی پاسخ داد که چرا رژیم از کانال های رسمی و دیپلماتیک خود که در همان دوره مشغول مذاکره و بده بستان با آمریکا بودند، برای ارسال پیشنهاد "معامله بزرگ" استفاده نکرد. اگر این پیشنهاد را مثلاً "ظریف" داده بود و دولت آمریکا نیز به آن پاسخ مثبتی میداد، رژیم بایستی وارد فعل و انفعالات جدی و علنی با آمریکا میشد و رژیم ملایان نیز هیچگاه چنین تصمیمی نداشت.

هدف رژیم به اعتراف خود سردمداران سیاست خارجی اش، چیزی بجز ارسال پیامی آشتی جویانه به آمریکا نبود تا از بار تنش موجود بین دو کشور کاسته شده و نتیجتاً احتمال درگیری نظامی یا فشارهای سیاسی-اقتصادی نیز کاهش پیدا کند. از اینرو بجای جواد ظریف و دیپلمات های رسمی خود، از سفیر سونیس استفاده نمود تا محافل تصمیم گیرنده در آمریکا مدتی پیرامون آن به بحث نشستند و به گفته علی لاریجانی دچار تردید در مورد نیات واقعی رژیم گردند. جالب اینجاست که درست در همین ایام، علی لاریجانی به تبلیغ تئوری "خرد گریزی عقلانی" در سیاست خارجی رژیم پرداخت که به گفته وی، برای گیج کردن دشمنان خارجی انقلاب طراحی گردیده بود. از نظر لاریجانی، باید در برخی از مسائل و مقاطع، بطور حساب شده و عقلانی، به یک سیاست خارجی خرد گریزانه یا "خر تو خر" روی آورد و با ارسال سیگنال های مختلف و گاها متضاد و با استفاده از کانال های متعدد، دشمن را دچار سرگیجه نمود تا از درک نیات رژیم عاجز شود. (روزنامه ایران، ۹ تیر ۱۳۸۲)

پیشنهاد رژیم برای "معامله بزرگ" بدون امضاء و بدون پشتوانه جدی سیاسی بود و حتی آن بخش از سیاستمداران آمریکایی که همواره خواهان کنار آمدن با رژیم بوده اند نیز در جدی بودن آن، معتبر بودنش و اینکه نویسنده واقعی آن کیست تردید داشتند. ۱۸ به بیان ساده، اگر آمریکا جواب مثبتی نیز به این ابتکار میداد، معلوم نبود که باید با چه کسی

وارد معامله شود. باب نی، سفیر سوئیس، صادق خرازی یا رهبر که با ۱۵ درصد پیشنهادی که خودش نوشته مخالف است.

نکته اساسی در این داستان، زمان ارسال پیشنهاد "معامله بزرگ" است زیرا مذاکرات پشت پرده و رسمی، به مراحل حساس و جدی رسیده بود. تا آن مرحله، رژیم ملایان به بسیاری از خواسته های خود در عراق مثل ورود ظفرمندان به باند "حکیم" و "مقتدی صدر" به این کشور و بدست گیری قدرت و همچنین بمباران مجاهدین خلق دست یافته بود. از این مرحله بعد، رژیم ایران بایستی بطور جدی با آمریکا در عراق همکاری میکرد که به تبع آن میبایست بسوی تشنج زدانی جدی در روابط دو کشور و مسائل منطقه پیش میرفت. در چنین حالتی، طبیعی است که کاتال مذاکرات رسمی از طریق جواد ظریف روش معقول و مناسب برای تعامل و یا حتی "معامله بزرگ" بود. روی آوردن به "سیاه بازی" دیپلماتیک، استفاده از یک برگ کاغذ بدون پشتوانه و کنار زدن جواد ظریف، نشان میداد که از آن پس، راه رژیم از آمریکا جدا شده بود و برای کاستن از آثار منفی این دوران جدید، بایستی برای مدتی حریف را گیج و ناتوان از تصمیم گیری میکرد.

اما سوال اصلی در اینجا است که چرا سفیر سوئیس در سال ۲۰۰۳ به سراغ تریتا پارسی و باب نی رفت؟ اگر هدف تنها گیج کردن مقامات آمریکا و خرید وقت در آن دوره بود، ارسال این پیشنهاد توسط سفیر سوئیس به تنهایی کفایت میکرد. واقعیت آن است که رژیم هدف درازمدت و مهم دیگری را نیز دنبال مینمود که هم امروز نیز مبنای لابی رژیم در آمریکا قرار گرفته است. تنها با درک این هدف میتوان دلیلی برای مراجعه سفیر سوئیس به باب نی و تریتا پارسی و دخالت آنان در ارسال پیشنهاد رژیم به کاخ سفید پیدا کرد.

ساختار تبلیغاتی لابی رژیم در آمریکا

برای درک داستان "معامله بزرگ" بایستی به دو چهره اصلی این داستان یعنی "صادق خرازی" از یکطرف و "تریتا پارسی" از طرف دیگر نگاه کرده و از خود بپرسیم که چرا از میان اینهمه مسئول در سیاست خارجی در داخل رژیم، صادق خرازی (سفیر وقت در فرانسه) آرشیتکت این ابتکار بود و چرا سفیر سوئیس به سراغ تریتا پارسی و باب نی رفت.

در گزارشات قبلی بطور مفصل به نقش صادق خرازی (برادر زاده کمال خرازی) در راه اندازی لابی رژیم در آمریکا و سازماندهی این شبکه از سال ۱۹۹۷ بعد اشاره کرده و گفتیم که تریتا پارسی به کمک باب نی، در سال ۲۰۰۲ سازمان "نایاک" را که مهمترین تشکل لابی رژیم در آمریکاست بر راه انداخت.^۶

مهمترین وظیفه این لابی، همچنانکه از آغاز تأسیس در سرلوحه اهداف آن قرار داشته است، برداشتن فشار از روی رژیم و جلوگیری از اتخاذ سیاست های تند از طرف آمریکا علیه رژیم بوده است. این هدف را سایت حکومتی آفتاب در سال گذشته و پس از افشای سند "معامله بزرگ" توسط تریتا پارسی بخوبی توضیح میدهد. "آفتاب"، در مقدمه مصاحبه ای با تریتا پارسی نوشت: (به تیر مقاله آفتاب در کنار عکس تریتا پارسی نگاه کنید)^{۱۹}

«لابی ایرانی در آمریکا فعال می‌شود؟»

زورآزمایی ایران و غرب بر سر پرونده هسته‌ای با تصویب قطعنامه تحریم در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اقدام متقابل مجلس در ملزم ساختن دولت به تجدید نظر در همکاری‌ها با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای وارد مرحله خطیری شده است. در چنین شرایطی استفاده از تمامی ابزارهای موجود برای پاسداری از منافع ملی نکته‌ای است که بی‌شک می‌بایست در دستور کار مسئولان دستگاه دیپلماسی قرار بگیرد. در این میان وجود جامعه نسبتاً بزرگی از ایرانیان در خاک آمریکا پتانسیل بالقوه‌ای برای تاثیر گذاری و تعدیل سیاستهای تندروانه کاخ سفید تلقی می‌شود که البته تاکنون چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است... نباید از یاد برد که به اعتقاد بیشتر صاحب نظران در جهان امروز استفاده هوشمندانه از «دیپلماسی غیر رسمی» نقش بسیار پراهمیتی در پیشبرد و تحقق اهداف دیپلماسی رسمی دارد.»

یکی از نویسندگان روزنامه شرق بنام "نبی الله ابراهیمی" هدف مرحله ای این لابی را بخوبی توضیح میدهد:^{۲۰}

«تلاش برای جلب افکار عمومی غرب میتواند در ترفیع امنیت ملی کشور مفید ظاهر شود. مثلاً تظاهرات ضد جنگ یا مخالفت افکار عمومی و احزاب با تحریم های اقتصادی علیه ایران خود یک کارت برنده در دست مجریان سیاست خارجی است.»

همینجاست که به استفاده تبلیغاتی از "معامله بزرگ" واقف می شویم. لابی رژیم با تکیه بر این داستان، سعی میکند تا حکومت ملایان را رژیم عمل گرا و اهل معامله نشان دهد. در این دستگاه تبلیغاتی، دلیل اصلی بن بست بین ایران و آمریکا، ناشی از سیاست های افراطی و ماجراجویانه رژیم ایران نیست و ریشه آن در نیت خصمانه و اشنگتن قرار دارد. از اینرو، دلیلی برای فشار یا تحریم علیه حکومت ایران وجود ندارد. مصرف تبلیغاتی از سیاه بازی "معامله بزرگ" آنچنان عیان و روشن است که حتی "ری تکیه" که بعنوان مهمترین کارشناس مسائل ایران در آمریکا از طرف خود محافل طرفدار رژیم جانداخته شده نیز به همین موضوع اشاره میکند: ^{۲۱}

«از نظر من پیشنهاد معامله بزرگ از نظر اعتبار و اینکه چه کسی میتکر آن بوده چه کسی با آن موافق بوده و بسیاری از نکات دیگر زیر علامت سوال است. این داستان فقط بدرد این میخورد که آنرا بگیری و توی سر دولت بوش بزنی. مثلاً بروید و بگوئید که کاندالیزا رایس و بوش دروغ میگویند. این داستان برای این خوب است که آنرا چماقی بکنید و بر سر دولت بوش بکوبید که چرا یک فرصت تاریخی برای حل مسائل بین دو کشور را از دست داد.»

هنگامیکه در سال ۲۰۰۶ تریتا پارسی این سند را در اختیار خبرنگاران قرار داد، از وی سوال شد که چرا سه سال سکوت کرده و زودتر آنرا علنی نکرده است. وی در پاسخ گفت که چون اکنون صحبت از اتخاذ سیاست های تند علیه حکومت ایران میروند من میخواهم نشان دهم که رژیم ایران اهل مصالحه است و میشود با آن کنار آمد و احتیاجی به سیاست های تند نیست. ^{۲۲}

در حقیقت، سفیر سونیس به درخواست صادق خرازی، نزد باب نی و تریتا پارسی، افراد مورد اعتماد رژیم رفت و از آنان خواست که شخصا مسئولیت ارسال پیشنهاد رژیم به کاخ سفید را بعهده گیرند. تا بدین ترتیب، دولت آمریکا و سیاستمداران این کشور بدانند که این دو نفر بعنوان شاهد داستان در جریان امور هستند و هر وقت که دولت آمریکا در صدد تغییر سیاست در مقابل رژیم باشد، این دوستان رژیم میتوانند با استفاده تبلیغاتی از "معامله بزرگ" افکار عمومی را علیه دولت بوش بسیج کنند. این اتفاق در سال ۲۰۰۶ با ارسال پرونده هسته ای رژیم به شورای امنیت سازمان ملل بوقوع پیوست و از آنزمان تا کنون، لابی رژیم در آمریکا، کارزار بزرگ تبلیغاتی خود را شروع کرده است.

"معامله بزرگ" و "گزارش اطلاعاتی آمریکا"

چه رابطه ای بین "معامله بزرگ" که ۴ سال قبل اتفاق افتاده با شرایط کنونی وجود دارد و چرا لابی رژیم تا این میزان روی آن تبلیغ میکند؟ همانطور که در مقاله "گزارش اطلاعاتی آمریکا، شاخه زیتون یا اسب تروا" بحث شد، در شرایط کنونی، با فروکش کردن احتمال جنگ، فضای سیاسی برای گفتگو و حل مسائل بین رژیم با غرب بخصوص در زمینه اتمی فراهم شده و بقول بسیاری از کارشناسان، آمریکا ظاهراً شاخه زیتونی به سوی ملایان دراز کرده است. از اینرو، توپ در زمین حکومت ایران است تا با برداشتن گام های واقعی و عملی و حل مسائل خویش با جامعه بین المللی، از این فرصت نوظهور بخوبی استفاده کند.

بسیاری از رهبران رژیم، این فرصت بزرگ و در ضمن این گردنه خطرناک را بخوبی درک میکنند و به باند خامنه ای و احمدی نژاد اخطار میکنند که اگر این فرصت را از دست دهند، راه برای اجماع جهانی و فشار بیشتر به رژیم و در نهایت در خطر قرار گرفتن کل نظام باز میشود. محمد حسین عدالی، رئیس سابق بانک مرکزی و سفیر سابق رژیم در لندن و یکی از باتجربه ترین کارگزاران این حکومت می نویسد: (امروز، ۱۹ دیماه ۱۳۸۶)

«باید دانست که کنار رفتن ابرهای تیره و مساعد شدن فضا دیرزمانی نخواهد پایید و دشمنان ایران با توسل به انواع وسایل خواهند کوشید بار دیگر تصویری نامناسب از کشورمان ارائه دهند. کسی نمی داند که چندی دیگر زمانی که مجدداً برای قطعنامه سوم تحریم اقتصادی فضای تبلیغاتی اوج می گیرد، وضع چگونه است. بنابراین باید در فرصت کوتاه به دست آمده برای نمایاندن هر چه بیشتر حقانیت نیت و عملکرد کشورمان بهره گرفت. در این میان، ایران می تواند بدون توجه به نتیجه کار، آمادگی خود را برای مذاکره بی قید و شرط با آمریکا در باره همه مسائل فیما بین اعلام کند. این موضع، گرچه گهگاه از سوی برخی مقامات و سخنگویان کشورمان

اعلام شده، ولی لازم است با صدایی رساتر و در سطوحی بالاتر اعلام شود تا بتواند موج مناسب و اثرگذار را در سطح بین‌المللی ایجاد کند.

درک درست از شرایط موجود و آینده‌نگری واقع‌گرایانه می‌تواند ما را به اتخاذ رویکردی مناسب رهنمون شود. تحلیل‌گران کشورمان همواره نگران فرصت‌سوزی‌ها بوده‌اند. این بار باید با تدبیر، فرصت‌ها را ساخت.»

آنطور که از اظهارات بالا پیداست، رژیم ایران باید بسوی حل تخصصات خود با جامعه بین‌المللی حرکت کند. به گفته عادل، یکی از مشخصه‌های این سیاست جدید باید بهبود روابط با آمریکا باشد. آیا رژیم ایران به سوی گفتگو و حل مسائل خود با آمریکا حرکت میکند و قادر به انجام این چرخش کیفی در سیاست خارجی خویش است؟ مهدی تاجیک، یکی از روزنامه‌نگاران با تجربه رژیم، در پاسخ به اظهارات خوش‌بینانه بسیاری از محافل طرفدار رژیم ایران که سال جدید میلادی را سال آب شدن یخ‌های بین ایران و آمریکا اعلام کرده‌اند، در مقاله‌ای تحت عنوان "انتظار معجزه نداشته باشید" در روزنامه اعتماد ۱۳ دیماه می‌نویسد:

«تحلیل‌گران واقع‌گرا، انتظاری برای وقوع معجزه در روابط ایران و آمریکا در سال ۲۰۰۸ ندارند و موانع موجود بر سر برقراری روابط بین دو کشور نیز گواهی می‌دهد که نباید انتظار وقوع معجزه‌ای از این دست را داشت. شاید واقع‌بینانه‌تر این باشد که امیدوار باشیم که تنش‌های میان دو کشور، از آن چیزی که هست بالاتر نرود. دست کم برای چنین امیدی، قراننی وجود دارد.»

موانع موجود بر سر عادی‌سازی روابط دو کشور چیست که رژیم از حل آن عاجز است؟ احمد زیدآبادی، تحلیل‌گر بی‌بی‌سی در این زمینه می‌گوید: (بی‌بی‌سی، ۲۴ دسامبر ۲۰۰۷)

«در مجموع چنین به نظر می‌رسد که تمایل دولت آمریکا به حل اختلاف‌های خود با ایران از طریق غیر از توسل به زور و علاقه دولت ایران به کاهش تنش در روابط خود با ایالات متحده در ماه‌های مشرف به انتخابات مجلس، زمینه‌ای برای تعامل بیشتر بین طرفین ایجاد کند. اگر چنین تعاملی شکل گیرد، فرصتی تاریخی برای رفع خصومت بین ایران و آمریکا ظهور خواهد کرد، هر چند که حرکت در این مسیر برای نظام جمهوری اسلامی تا حد تن دادن به یک استحاله بنیادین هزینه‌بر خواهد بود، از همین رو، کار سهل و آسانی به نظر نمی‌رسد.»

محسن امین‌زاده، معاون وزیر خارجه دولت خاتمی گفته بود که برای جناح خامنه‌ای، رابطه با آمریکا و عادی‌سازی روابط، خطری بالقوه محسوب می‌شود که از آن دوری می‌جویند: ^{۲۳}

«(جناح حاکم) تصور می‌کند که گشایش در روابط با آمریکا باعث آسیب پذیری بیشتر کشور می‌شود و لذا از هر راه حلی در جهت کاهش تنش‌گیران است. به همین دلیل این طرز تفکر از تشدید تنش با آمریکا خشنود می‌شود و برقراری ارتباط با آمریکا را تحت هر شرایطی برای کشور خطرناک می‌داند.»

اظهارات فوق را امین‌زاده نزدیک به دو سال پیش بیان داشته بود ولی میتوان هم امروز، بازتاب این ترس و وحشت را در موضعگیری کنونی خامنه‌ای مشاهده نمود که هفته گذشته بر زبان رانده است: (۱۵ دیماه ۱۳۸۶)

«قطع رابطه با آمریکا از سیاستهای اساسی ماست البته ما هیچ‌گاه نگفته ایم این رابطه تا ابد قطع خواهد بود بلکه شرایط دولت آمریکا به گونه‌ای است که ایجاد این رابطه، اکنون به ضرر ملت است و طبعاً آن را دنبال نمی‌کنیم.»

اولاً این رابطه خطر آمریکا را کاهش نمی‌دهد چرا که آمریکا در حالی به عراق حمله کرد که با آن کشور رابطه سیاسی داشت ثانیاً ایجاد رابطه، امکان نفوذ آمریکاییها و زمینه رفت و آمد مأموران اطلاعاتی و جاسوسی آنها در ایران را فراهم می‌سازد به همین علت برخلاف ادعای برخی افراد پرگو، رابطه با آمریکا در حال حاضر برای ملت ایران نفعی ندارد.»

بطور خلاصه میتوان گفت که در فقدان یک سیاست جدی برای حل مسائل بین ایران و آمریکا، لابی رژیم تبلیغات خود روی یک سناریو لورفته و داستان غیرواقعی بنام "معامله بزرگ" را افزایش داده است. تکیه روزافزون روی این واقعه برای کوبیدن طرف آمریکایی، خود نشانی از عدم خواست سیاسی برای تنش‌زدانی بین دو کشور است.

در سال ۲۰۰۳، و پس از ۱۸ ماه مذاکرات پشت پرده، رژیم ایران در مقابل یک انتخاب واقعی قرار گرفت تا مشکلات خویش با ایالات متحده را حل نماید. حاکمان ایران و در رأس آن خامنه‌ای به دلیل ماهیت ضد تاریخی و ضد ایرانی خود

